

## اقتصاد توسعه الگویی جدید\*

پرفسور سیدنواب حیدر نقوی، ترجمه دکتر حسن توانایان فرد

### مقدمه

پس از نیم قرن برنامه‌ریزی برای توسعه اقتصادی و اجرای هفت برنامه عمرانی در ایران و پس از نیم قرن که از عمر اقتصاد توسعه در جهان می‌گذرد، متأسفانه اقتصاددانان جهان و از جمله ایران نتوانسته‌اند یک الگوی توسعه اقتصادی معرفی کنند که برای کشورهای جهان سوم راهگشا بوده و آنان را به سرمنزل مقصود (رفاه) برساند.

آنچه تا به امروز توصیه شده، نه تنها در مقام عمل موفق نبوده، بلکه در حیطه بحث‌های نظری نیز به یک توافق قابل قبول دست پیدا نکرده است. پرفسور سیدنواب حیدر نقوی که از اندیشمندان برجسته اسلامی و اقتصاددانان به نام توسعه می‌باشد، در کتاب «اقتصاد توسعه یک الگوی جدید» کوشیده است تا علل این ناکامی را توضیح داده، پیشنهادهایی برای موفقیت اقتصاد توسعه و توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم ارائه دهد.

غناي علمی فوق‌العاده کتاب و خلاصه‌نویسی مؤلف مانع از آن می‌شود که بتوان کتاب مذکور را خلاصه کرد. از طرف دیگر، اهمیت و فوریت تعالیم آن به‌ویژه برای برنامه‌ریزان و

---

\* این مقاله برگرفته از کتاب اقتصاد توسعه یک الگوی جدید، نوشته پرفسور سیدنواب حیدر نقوی است که توسط دکتر حسن توانایان فرد ترجمه شده است. (چاپ اول: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، بهار ۱۳۷۸).

سیاست‌گذاران اقتصادی که احياناً فرصت مطالعه کل کتاب را ندارند، مترجم را بر آن داشت که بعد از ترجمه کل کتاب، پیام‌های اصلی آن را در قالب مقاله‌ای ارائه کند.

### مسئولیت اقتصاد توسعه

چرا دانشمندان علوم اجتماعی از جمله اقتصاددانان در مقابل مسئله بیکاری، رنج و مشقت انسان و گسترش فاصله بین فقیر و غنی این قدر بی تفاوت‌اند؟ اقتصاددانان لیبرال معتقدند کارآیی زیاد سیاست‌های لیبرالیستی از دید عرضه، رنج و محرومیت فقرا را جبران می‌کند، لکن واقعیت جامعه نشان داده که این یک مغلطه است. اقتصاددانان توسعه باید درمقابل این نظریه‌ها مقاومت کنند. اقتصاد توسعه اگر به رنج اجتماعی حساسیت نداشته باشد و صراحتاً رفاه اجتماعی را دنبال نکند، ارزشی نخواهد داشت.

علم اقتصاد توسعه نمی‌تواند با آنچه در جهان واقع می‌گذرد بیگانه باشد، ولی متأسفانه قسمت اعظم اقتصاد نئوکلاسیک، با واقع بیگانه است. جهان واقع پیچیده‌تر از آن است که بتوان با «جادوی بازار» با آن دست و پنجه نرم کرد، و وظیفه توسعه اقتصادی مشکل‌تر از آن است که «دست نامرئی» به تنهایی بتواند از پس انجام آن برآید. اقتصاد توسعه باید ساختارها را به گونه‌ای تغییر دهد که حتی قوی‌ترین منافع پذیرفته شده قانونی چون مالکیت زمین را در هم بکوبد. ممکن است تصور شود این کارها مخرب و آناارشیستی است، ولی نباید ترسید، چرا که بزرگ‌ترین پیشرفت‌های تمدن، فرآیندهایی است که جوامع را می‌شکند و آن‌ها را دوباره می‌سازد.

خلاصه این‌که اقتصاد توسعه باید به لحاظ نظری و تجربی (آماری) به ارتباط میان رشد و تغییرهای ساختاری حساس باشد و به کیفیت توزیع ثروت بین فقرا و اغنیا توجه کند؛ زیرا در کشورهای در حال توسعه، شعور اجتماعی‌ای که بر یک سیستم درست (عادلانه) توزیع درآمدها و هزینه‌ها مبتنی باشد، شرط لازم ثبات سیاسی و پیشرفت اقتصادی به حساب می‌آید.

### خصوصی‌سازی

توصیه من به اقتصاددانان تازه‌کار این است که بدانند کیمیای خصوصی‌سازی اقتصاد، معجزه نمی‌کند. تجربه کلیه کشورهای تازه صنعتی شده نه تنها نشان از وابستگی زیاد آن‌ها به نیروی بازار جهانی دارد، بلکه از دخالت و کنترل بسیار گسترده و فراگیر دولت

در کلیه شاخه‌های اقتصادی حکایت می‌کند. حتی تعصب کره جنوبی و برزیل به افزایش صادرات به عنوان مدلی ضد لیبرالیسم تلقی می‌شود؛ چرا که رقابت مکارانه (دامپینگ) در تمامی قسمت‌های بازار، اجبار مصرف‌کننده داخلی به پرداخت بهای بیش‌تر در مقایسه با مصرف‌کننده خارجی برای یک کالای مشابه، بیش‌تر نوعی مرکانتیلیسم است تا لیبرالیسم تجاری. منطق تعمیم منافع خصوصی‌سازی در تجربه شیلی چنان بود که نشان می‌داد خصوصی‌سازی بایستی تا سرحد امکان جلو رود لکن از نظر اقتصادی موفق نبود. خصوصی‌سازی بازار سرمایه شیلی نه تنها سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را افزایش نداد، حتی در اوج التهاب خصوصی‌سازی، سودآوری صنعتی نیز کاهش یافت.

داستان‌های موفقیت‌آمیز کشورهای در حال توسعه مثل سنگاپور، کره جنوبی، تایوان و هنگ‌کنگ به گونه‌ای تفسیر می‌شود که مبتنی بر بازگشت و زنده کردن مجدد آدام اسمیت باشد، در حالی که باید گفت: اقتصاد چهار کشور پیشرفته آسیای دور به‌طور بسیار چشم‌گیری توسط دولت تنظیم شده است و میوه انحصاری دست نامرئی نیست. به‌خصوص این حقیقت در مورد کره جنوبی صادق است؛ کشوری که در مورد آن بسیار تبلیغ کرده‌اند که به بهشت تجارت آزاد مبدل شده است و گویی آدام اسمیت بار دوم به آن جا قدم نهاده است، درحالی‌که هیچ شاهد و مؤیدی بر این مطلب وجود ندارد.

خلاصه این‌که دست نامرئی (خصوصی‌سازی اقتصاد) راه حل انحصاری نیست بلکه باید به دست مرئی (دخالت و نظارت دولت بر فعالیت‌های اقتصادی) نیز توجه داشت.

## آزادی

آزادی که این روزها از آن دفاع می‌شود، برای خود آزادی نیست؛ بلکه استقرار بیش از پیش بازار آزاد و وابسته کردن ملل مستقل به آن بازار است. خطر شیوع و تکرار زیاد فلسفه لیبرالیسم از هر چیز دیگری بیش‌تر است. امروزه کشورها به دنبال هم در تبعیت از لیبرالیسم، دولت رفاه را از بین برده‌اند، در نتیجه بیکاری به بالاترین حد خود رسیده و فاصله میان فقیر و غنی زیاد شده است.

بازار آزاد تنها در صورتی رفاه اجتماعی را به حداکثر می‌رساند که بتواند توزیع درآمد و ثروت را تنظیم کند و این در حالی است که اگر بازار آزاد بخواهد در وضعیت نامطمئن عمل کند (که در غالب کشورهای در حال توسعه چنین است) در انتخاب موارد متعدد، قادر به

انتخاب بهینه اجتماعی در سطح کلی نخواهد بود. بنابراین، اقتصاد مختلط و تهیه برنامه برای سیاست اقتصادی عقلایی آزاد و برنامه‌ریزی جهت توسعه، ولی نه برنامه‌ریزی متمرکز کمونیستی، لازم است.

به عبارت روشن‌تر، وظیفه اجتماعات مدرن، یافتن موازنه‌ای ظریف میان آزادی فردی و سازمان اجتماعی است. شکست در پیدا کردن این موازنه، نتایج خطرناکی در بر خواهد داشت؛ به ویژه برای کشورهای در حال توسعه که پایه نهادهای اجتماعی در آن‌ها ضعیف‌تر از کشورهای توسعه یافته است و کنترل حرص و آز فردی در آن‌ها کم‌تر و مشکل‌تر است. کسانی که درباره محاسن زیاد آزادی فردی که ترکیبات بازار آن را تأمین می‌کند، سروصدا راه می‌اندازند، باید روشن سازند که آیا منافع این آزادی برای عده‌ای محدود مرفه است یا برای عموم مردم هم هست.

## دولت

پیگو، بعد از نشان دادن نارسایی بازار و این‌که وجود صرفه‌جویی‌های برونی از دست‌یابی کارگزاران اقتصادی به قیمت‌های درست بازار و در نتیجه به وجود آمدن نظام رقابت کامل جلوگیری می‌کند، دخالت دولت برای خنثاسازی نارسایی بازار را پیشنهاد می‌نماید.

هماهنگی درست در تصمیم‌های مربوط به سرمایه‌گذاری، به تمهید چشم‌گیری نیاز دارد که اطلاعات مربوط به برنامه‌های زمان حال و شرایط آینده را آن‌گونه که با برنامه‌های امروز تعیین می‌شود، منتقل نماید و مکانیسم قیمت، قادر به انجام این مهم نیست.

کالاها و خدماتی مثل تأسیسات نظامی، استقرار عدالت و تأمین آموزش رایگان، جزء کالاها و خدماتی است که ذاتاً نمی‌تواند به بخش خصوصی واگذار شود. چون عرضه آن‌ها مشترک و غیر قابل تقسیم است، مصرف هر فرد سبب کاهش مصرف دیگری نمی‌گردد و هر کس فکر می‌کند بدون پرداخت وجهی می‌تواند مصرف کند و این باعث می‌شود که بخش خصوصی اقدام به تولید آن نکند و دولت باید متصدی تولید باشد.

برابری یعنی برابر بودن تمام افراد جامعه در برخورداری از رفاه؛ برابری یعنی برابر بودن آن‌چه یک فرد به درآمد ملی می‌افزاید با آن‌چه از درآمد ملی دریافت می‌کند، و روشن است، عوامل تاریخی به‌خصوص میزان ثروت و اندوخته علمی و آموزشی که یک فرد داراست در تعیین آن‌چه وی به ثروت ملی می‌افزاید، مؤثر است. بنابراین حضور جدی دولت در توزیع

فرصت‌ها و ثروت‌ها، به ویژه ثروت‌های طبیعی، در دست‌یابی به برابری فوق‌ضروری است. لویس، با تمام نگرانی‌هایی که نسبت به دخالت دولت دارد می‌گوید: چیزی که اقتصاددانان توسعه نمی‌توانند از محاسبات خود خارج سازند رفتار دولت است. مسلماً خیلی ساده‌اندیشانه است که فکر کنیم طبقات ممتاز (کسانی که منافع اقتصادی آن‌ها در حفظ نهادهای موجود تأمین می‌شود) داوطلبانه تغییرات اساسی در نهادهای اقتصادی را بپذیرند؛ عمل قاطع دولت لازم است تا شرایط را به حالت تعادل برگرداند.

هیچ کشوری را سراغ نداریم که بدون ایجاد تغییرهای عمیقی در نهادهای اجتماعی به‌خصوص در زمینه توزیع مجدد ثروت و درآمد، به توسعه اقتصادی رسیده باشد. این امر در تمام کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی صادق است؛ به‌طوری که کینز معتقد است: نهادهای سرمایه‌داری جدید استمرار نخواهد داشت مگر این‌که جوامع سرمایه‌داری تقلیل اساسی در نهاد مالکیت خصوصی و هم‌چنین نقش دولت در مدیریت اقتصاد را بپذیرد.

نظریه دولت حداقل و رهایی بازار، زاییده این مبحث اخلاقی است که می‌گوید آزادی بر ارزش‌های دیگر برتری دارد و بازار آزاد از آن جهت می‌تواند آزادی فردی را تأمین کند که از تعداد بی‌شمار بنگاه‌های اقتصادی که سعی دارند سودشان را به حداکثر رسانند تشکیل می‌شود، پس چنین نظمی بر هر نظم غیراختیاری که دولت برقرار کند ترجیح دارد. روشن است که این استدلال چه از حیث بنا و چه از جهت مبنا، قابل‌خنده است.

### اخلاق و توسعه

باید ملاحظات هنجاری و اخلاقی، به نظریه توسعه تزریق شود. علم اقتصاد با این که از تزویج فلسفه و اخلاق به‌وجود آمده است ولی امروزه به اثباتی بودن (عاری بودن از اخلاق) تظاهر می‌کند، که این تظاهر نه‌تنها صادق نیست، بلکه مضر است و اقتصاد توسعه باید با ارزش‌های اخلاقی آشتی نماید. امروزه این نکته به قدری روشن است که حتی اقتصاددانان سوسیالیستی می‌گویند: سیاست‌های سوسیالیستی در صورتی برای نسل بعد زندگی پر نشاط به ارمغان می‌آورد که پایه‌های عمیق‌تری از لحاظ مذهبی و اخلاقی داشته باشد.

اقتصاد توسعه در مرحله بعدی رشد خود باید جویای یک همزیستی خلاق بین اخلاق و اقتصاد باشد تا هم از بی‌خبری طرفداران مکتب جدایی اخلاق از اقتصاد و هم از اخلاقیات مکتب عدم توجه به نتایج، اجتناب ورزد.

از این رو اقتصاد توسعه باید بر پایه یک فلسفه اقتصادی - اخلاقی نتیجه‌گرا و با معنا استوار شود. این دیدگاه، درستی نهادهای اساسی (اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) را بر اساس به حداکثر رساندن رفاه محروم‌ترین اقشار جامعه و کاهش خالص تعداد آنان، مورد قضاوت قرار می‌دهد و بر همین پایه است که دیدگاه مذکور اقتصاد توسعه را توضیح می‌دهد. از نظر سیاسی چون دیدگاه مذکور از یک اتفاق مردمی (قشر عظیم محرومین) برخوردار می‌شود، گویی فرآیند توسعه یک ضمانت برای تحقق پیدا می‌کند.

برای رسیدن به این هدف باید اقتصاد توسعه از قالب ضدیت با اخلاق بیرون آورده شود و به‌طور طبیعی بی آن که محتوای علمی‌اش را از دست دهد، جهانی را به‌وجود آورد که در آن دیگر «عقلانیت» مترادف و هم‌معنای «نفع شخصی» نباشد و در آن ملاحظه نفع دیگران از نظر اخلاقی، نشانه «خلاف عقلانیت» به حساب نیاید. همچنین به‌طور طبیعی اقتصاد توسعه لازم است خود را با اخلاقی بهینه سازد که به نتایج حاصل از بکارگیری حقوق فردی جدید، حساسیت نشان دهد. دانش اقتصاد توسعه مورد نظر ما، نیازی ندارد که ایده‌های خود را از اقتصاد نئوکلاسیک وام بگیرد. باید به سؤال‌های کهنه پاسخ‌های جدید داد و فرضیه‌های جدید مخصوص به خود را مطرح کرد؛ خصوصاً در زمینه‌هایی که ارزش مقایسه دارد؛ از جمله در زمینه ایجاد توازنی بایسته بین نقش نسبی بازار و دولت، بیان بهتر فرآیندهای رشد و تغییر ساختاری، درک روشن‌تر علل نابرابری‌های درآمد و ثروت بین اغنیا و فقرا، و در زمینه یافتن راه‌های گوناگون برای بهبود وضع اقشار آسیب‌پذیر جامعه.

به عبارت روشن‌تر، در اقتصاد توسعه باید نظریه‌ای در زمینه انگیزه انسان به‌وجود آید که منحصراً بر اصل به حداکثر رساندن سود شخصی استوار نباشد و بتواند بنگاه‌های اقتصادی را تا آن‌جا که ممکن است در مورد ارزش‌های اخلاقی مثل اعتقاد به رستگاری عموم افراد بشر و همدردی و تعهد نسبت به دیگران، حساس سازد.

اقتصاد توسعه برای داشتن صلابت نظری و صحت عملی، چاره‌ای ندارد جز این‌که نظریه‌ای در زمینه انتخاب عمومی ارائه دهد که قواعد انتخاب مشترک در آن از نسبیت، تنوع و جامعیت برخوردار باشد. در این نظریه نه یک قاعده بلکه قواعد متعدد در نهادهای مختلف مثل دولت، سازمان‌های اجتماعی، اتحادیه‌های کارگری، بنگاه‌های تجاری، فرد را

به جمع مربوط می‌سازد و ترجیحات فردی و محتویات آن در واقع در چهارچوب ماهیت اجتماعی اخلاقی شکل می‌گیرد.

### توسعه و عدالت

هدف اصلی اقتصاد توسعه باید درک موفقیت‌ها و نارسایی‌های دولت و بازار در تحقق عدالت اجتماعی در یک اقتصاد رو به رشد باشد. وجود شادی در جامعه کافی نیست، باید به کیفیت توزیع آن توجه کرد که آیا عده‌ای قلیل آن را چپاول می‌کنند یا بین افراد بیش‌تری تقسیم می‌گردد.

چنان که یک نظریه دقیق و اقتصادی، اگر نادرست باشد باید کنار گذاشته شود، در اقتصاد توسعه نیز قوانین و نهادها، صرف‌نظر از درجه کارایی، اگر موجب ناعدالتی باشند باید اصلاح یا محو شوند.

تجدیدنظر در قوانین و مقررات مربوط به مالکیت خصوصی، به ویژه مالکیت زمین، باید با توجه به نظریه‌های مورد قبول عامه در مورد عدالت و انصاف ارزیابی شود و بر حسب نتایج سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که در پی خواهد داشت اجرا گردد.

مالک خصوصی به سندی نیاز دارد که مالکان قانونی در اختیار دارند، ولی در پاره‌ای موارد، وجود همین ساختار قانونی ریشه اصلی بی‌عدالتی، فقر و حتی قحطی در کشورهای در حال توسعه است. اقتصاد توسعه باید در مورد مسئله فقر، وابستگی متقابل تولید و توزیع را به رسمیت بشناسد و در کنار آن در بُعد اخلاقی حقوق مالکیت، تجدیدنظر نماید. توسعه اقتصادی نباید قسمت اعظم بار خود را تنها بر دوش فقرا قرار دهد. بدون وجود نهادی برای فقر علیه استثمار اجتماعی، پیشرفت اقتصادی هرگز مفهوم درست خود را به دست نمی‌آورد.

میردال معتقد است: برای بالا بردن سطح زندگی توده‌های فقیر لازم است اصلاحات اساسی در نهاد انجام شود؛ این امر سبب می‌شود به دو هدف «برابری بیش‌تر» و «رشد اقتصادی» با هم برسیم.

ترکیب و کیفیت رشد علاوه بر این که تابع سرمایه فیزیکی است، تابع سرمایه انسانی نیز می‌باشد و برای بهبود وضع فقرا نباید صرفاً به دنبال شتاب بخشیدن به رشد محصول باشیم، بلکه باید به ایجاد تغییرات ساختاری مؤثر نیز توجه کنیم. در این زمینه مسئله

توزیع برابر دارایی‌ها به ویژه زمین، کلید اصلی فرآیند رشد آمرانه است که در حل مشکل فقر نیز مؤثر خواهد بود.

فرآیند توسعه در بهترین شکل خود یک مجموعه مرکب است نه یک روند نامتوازن؛ اگر بازار را آزاد بگذاریم بازار نه به سمت پخش منافع، بلکه به سمت تمرکز منافع رشد، حرکت می‌کند. کشاورزی و صنعت باید همپای یکدیگر رشد کنند، نه این که یکی دیگری را تغذیه مالی کند. همچنین باید بر رشد صادرات و جانشینی واردات، تأکید شود.

**راهکارهای توسعه**

سیاست‌های دولتی به جای تمرکز بر واردات کالا باید به واردات دانش نیز توجه داشته باشد و برای جلوگیری از سرمایه‌گذاری و واردات کالاهای غیرضروری و تجملی، مقررات صریح و قاطعی را وضع نماید.

برای از بین بردن فقر در روستا، باید قیمت مواد غذایی در این مناطق پایین نگهداشته شود و در عین حال تکنیک‌های تولیدی مناسبی برای اشتغال روستاییان انتخاب گردد. آموزش عمومی، به ویژه آموزش فنی گسترش یابد تا سرمایه انسانی همپای سرمایه فیزیکی گردد. عقب‌نشینی سریع، بی‌مطالعه و غیرقابل بازگشت در مورد تئوری بازار، باور کردن وجدان سرمایه‌دار، تکیه روزافزون بر کمک‌های خارجی، قبول صددرصد بازار به عنوان تنها منبع اطلاعات، خطاهای فاحشی است که اقتصاددانان توسعه باید از آن‌ها اجتناب کنند.

باید جریان رشد اقتصادی و فرآیند توزیع درآمد با یکدیگر مرتبط شوند، و ابزارهای سیاست‌گذاری به اندازه اهداف سیاست‌گذاری زیاد باشد. نیز لازم است در کنار تنظیم برنامه‌ای برای سرمایه‌گذاری، برنامه‌ای هم در زمینه ایجاد درآمد تهیه شود.

وظیفه سیاست‌گذار در کشورهای در حال توسعه، ایجاد نهادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌ای است که تغییر ساختاری را تسهیل نماید. باید درآمد واقعی مردم فقیر روستاها چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم افزایش یابد تا رشد متوازن صنعت و کشاورزی تأمین شود و بین توزیع درآمد، رشد اقتصادی و اشتغال ارتباط برقرار گردد.

در خاتمه بیان این نکته لازم است که مطالب فوق، در اصل کتاب، با بیانی مستدل و با تجزیه و تحلیل تجربی اثبات شده‌اند که ما در این جا به اقتضای مقاله آن‌ها را تنها به صورت ادعایی بیان کرده‌ایم.